

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228052**

UNIVERSAL  
LIBRARY



OUP--787--13-6-75--10,000.

**OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY**

Call No. <sup>ف</sup> 94A59101

Accession No. P 79

Author <sup>ش</sup> <sup>ح</sup>

Title

حسین علی

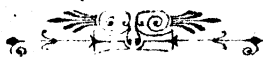
This book should be returned on or before the date last marked below.

شرح حال لیلی

---

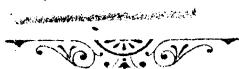


# شرح حال یغما



« نگارش »

( حیب یغمائی )



« ناشر »

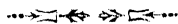
محمد رضائی

صاحب

## کتابخانه شرق

کتابخانه شرق

حق طبع محفوظ



قیمت هر جلد ۲ قران





## تقریظ

بقلم میرزا عباس خان اقبال آشتیانی نویسنده و مورخ معروف شناختن نقاط مختلفه مملکت ، و دانستن شرح حال نزر کان خودی برای کسانیکه بوطن و مسکن خود علاقه دارند و میخواهند در آنجا زندگانی کنند از واجبات است .

فراهم کردن اطلاعات راجع باینگونه موضوعات علاوه بر اینکه بنظر خصوصی شخص را بمسکن و احوال هموطنان خیر آشنا میکند و بعجایب آثار و بزرگی مردان آن مطلع میسازد بنظر معارف عمومی گشاینده فکر و نظر ، و آموزنده تجارب و عبری است که تحصیل و تحقیق آنها برای هر فرد سعادت طلب و تربیت خواهی از ضروریات است عرب میگوید : اهل البیت ادری بمافی البیت بموجب این مثل مشهور اگر اهل ولایتی از حالات دیار خود اطلاع دهد و فرعی از حقیقت زندگانی اصل و نسب خویش سخن گوید البته شرح و بیان او از گفته هر کس بواقع نزدیکتر و از این جهت مسموع تر و مطبوع تر خواهد بود بخصوص که اهل فضل و کمال باشد و از سر چشمه ذوق و عاطفه و منبع علم و ادب زلال لطافت و شهد معنی چشیده باشد .

رساله ای که از نظر دقت قارئین میگذرد جغرافیای واحد جندق و بیابانک و ترجمه حال مرحوم میرزا ابوالحسن یغما شاعر معروف است که بقلم آقای حبیب یغمائی جندقی عضو انجمن ادبی ایران نواده آن مرحوم برشته تحریر آمده و در واقع آنچه راجع بان واحد و این شاعر استاد گفتنی بوده است گفته و هیچ نکته مفید را فرو گذار نکرده اند .

نگارنده این رساله که خود اهل جندق و از دودمان مرحوم یغما هستند با وجود قلت سن هم امروزه از گویندگان صاحب ذوق و از شعرای لطیف طبعند و با داشتن استحکام و اسطقس کلام قدما باقتضای طبع دنیای جدید فکر میکنند و مضامین تازه ابتکار مینمایند .

در این هرج و مرج ادبی که هر بافنده خود را شاعر و هر اجد خوانی خویش را نویسنده میداند بتصف بودن بصفات فوق برای شخص از مزایای انکار نکردنی و جزء فضایل قابل ستایش است و تصور میکنم کمتر کسی به آثار آقای یغمائی آشنائی پیدا کند و با نویسنده این سطور هم عقیده نشود .

رساله موجوده که نگارنده آن را بدقت مطالعه کرده و قبل از طبع از قرائت آن لذت برده ام از آن رسائل مفیدی است که هر کس طالب علم و فضل است باید از مطالعه آن استفاده کند چه یقین دارم که راجع باحوال واحد جندق و بیابانک که از قدیم بجهاتی مشهور بوده و هم چنین راجع به ترجمه حالات مرحوم یغما که بانفاق نقادان علم و ادب از اساتید مسلم نظم و نثر در نه اخیر سلطنت قاجاریه بود اطلاعات مفیدی در دست نیست .

آقای یغمائی این تقیصه را جبران کرده و بوسیله نگارش این رساله اطلاعات لازمه را فراهم آورده اند ، امیدوارم که هموطنان عزیز با صرف یکی دو ساعت وقت و بدل اندکی توجه و دقت نگارش مفید آقای یغمائی را بخوانند و بوسیله استفاده از آن وسایل تشویق ایشان و امثال ایشان را فراهم نمایند .

( عباس اقبال آشتیانی )

## تقریظ

بقلم میرزا عباس خان اقبال آشتیانی نویسنده و مورخ معروف شناختن نقاط مختلفه مملکت ، و دانستن شرح حال نرز کان خودی برای کسانیکه بوطن و مسکن خود علاقه دارند و میخواهند در آنجا زندگانی کنند از واجبات است .

فراهم کردن اطلاعات راجع باینگونه موضوعات علاوه بر اینکه بنظر خصوصی شخص را بمسکن و احوال هموطنان خرد آشنا میکند و بعجایب آثار و بزرگی مردان آن مطلع میسازد بنظر معارف عمومی گشاینده فکر و نظر ، و آموزنده تجارب و عبری است که تحصیل و تحقیق آنها برای هر فرد سعادت طلب و تربیت خواهی از ضروریات است عرب میگوید : اهل البیت ادری بمافی البیت بموجب این مثل مشهور اگر اهل ولایتی از حالات دیار خود اطلاع دهد و فرعی از حقیقت زندگانی اصل و نسب خویش سخن گریبد البته شرح و بیان او از گفته هر کس بواقع نزدیکتر و از این جهت مسموع تر و مطبوع تر خواهد بود بخصوص که اهل فضل و کمال باشد و از سر چشمه ذوق و عاطفه و منبع علم و ادب زلال لطافت و شهد معنی چشیده باشد .

رساله ای که از نظر دقت قارئین میگردد جغرافیای واحد جندق و بیابانک و ترجمه حال مرحوم میرزا ابوالحسن یغما شاعر معروف است که بقلم آقای حبیب یغمائی جندقی عضو انجمن ادبی ایران نواده آن مرحوم برشته تحریر آمده و در واقع آنچه راجع بان واحد و این شاعر استاد گفتنی بوده است گفته و هیچ نکته مفید را فرو گذار نکرده اند .

نگارنده این رساله که خود اهل جندق و از دودمان مرحوم یغما هستند با وجود قلت سن هم امروزه از گویندگان صاحب ذوق و از شعرای لطیف طبعند و با داشتن استحکام و اسطقس کلام قدما باقتضای طبع دنیای جدید فکر میکنند و مضامین تازه ابتکار مینمایند .

در این هرج و مرج ادبی که هر بافنده خود را شاعر و هر اجد خوانی خویش را نویسنده میدانند شصت بودن صفات فوق برای شیخ از مزایای انکار نکردنی و جزء فضایل قابل ستایش است و تصور میکنم کمتر کسی به آثار آقای یغمائی آشنائی پیدا کند و با نویسنده این سطور هم عقیده نشود .

رساله موجوده که نگارنده آن را بدقت مطالعه کرده و قبل از طبع از قرائت آن لذت برده ام از آن رسائل مفیدی است که هر کس طالب علم و فضل است باید از مطالعه آن استفاده کند چه یقین دارم که راجع باحوال واحد جندق و بیابانک که از قدیم بجتهای مشهور بوده و هم چنین راجع به ترجمه حالات مرحوم یغما که با اتفاق نقادان علم و ادب از اساتید مسلم نظم و نثر در ره اخیر سلطنت قاجاریه بود . اطلاعات مفیدی در دست نیست .

آقای یغمائی این تقریصه را جبران کرده و بوسیله نگارش این رساله اطلاعات لازمه را فراهم آورده اند ، امیدوارم که هموطنان عزیز با صرف یکی دو ساعت وقت و بدل اندکی توجه و دقت نگارش مفید آقای یغمائی را بخوانند و بوسیله استفاده از آن وسایل تشویق ایشان و امثال ایشان را فراهم نمایند

(عباس اقبال آشتیانی)

# شرح حال یغما

## جغرافیای جندق و یبلانک

یکلی از حکمای اروپا میگوید: «آن اندازه که شخص مایل است از خود سخن گوید دیگران را میل بااستماع نیست.» با این حقیقت ثابت البته سزاوار نیست بنده فکر آقایان را بشکازش های ساده خود مشغول داشته بشرح و بسط موضوع پردازم، بهمین نظر قبلا مرده میدهم که در اختصار این لایحه نهایت دقت بعمل آورده و فقط اصول مطالب را یاد داشت نموده ام

مقصود بنده در اینجا تدوین احوالات مرحوم یغماست و اگر جغرافیای جندق و یبلانک را هم ضمیمه نموده ام بيمورد نیست چه لتجمن های جغرافیائی مملکت معظمه هر ساله مبالغی هنگفت بمصرف مسافرت سیاحان بنقطة مختلفه دنیا رسانده و همین مسئله موجب شده است که اکنون در تمام زمین از دریا و خشکی هیچ نقطه نمائنده است که مشاهده نشده باشد، مخصوصا اغلب این مسافرتها را موضوع زمانها و داستانهائی قزاز داده اند تا بدایینوسئله جلب توجه از دیگران نمایند و با قرائت آنها معلومات و اکتشافات امریوزه را در ذهن عموم ناپس بجای دهند.

با این اهمیت که برای اکتشافات جغرافیائی قائل شده اند چه ضرر دارد از اوضاع یک واحه ای که در مرکز مملکت شما واقع و کمتر اطلاعاتی از آن در دست است تادرجهای مطلع شوید.

بطور کلی آنچه را که اکنون راجع بجنندق عرضه میدارم بر

۵ قسمت تقسیم میشود

۱ - اوضاع طبیعی

۲ - قرای بیابانک

۳ - مشاغل مردم

۴ - اوضاع سیاسی

۵ - معارف و شقوق آن

### ۱- اوضاع طبیعی

جنندق و بیابانک قطعاً زمینی است بطول ۴۰ و بعرض ۳۰ فرسخ که در کویر مرکزی ایران واقع و از طرف شمال و مشرق و مغرب به حدود شاهرود و خراسان و اصفهان و یزد محدود میشود . فاصله هریک از این شهرها بمرکز جنندق و بیابانک لااقل ۶۰ فرسخ و قسمت عمده راه شمال و مشرق نمک زار و باین جهت عبور از آن فوق العاده دشوار است

در تابستان زمین کویر بقدری سوزان میشود که توقف در آن مشکل و در زمستان اگر باران بیاید حالت باتلاقی را پیدا می کند که مرور از آن غیر مقدور و چون سستی و سختی زمین کویر متفاوت است مخصوصاً وقتی مسافر از راه خارج گردد جان او در معرض خطر است چنانکه تاکنون مکرر از اینگونه اتفاقات افتاده .

در این لجه کشتی فرود شد هزار که پیدا نشد تخته ای بر کنار مرکوب مخصوص کویر شتر است و هیچ حیوانی جز به

مصاحبت شتر نمیتواند خود را بساحل برساند چه باشامیدن آب احتیاج دارد و آنهم جز در بار شتر نتواند بود . ظروف آب محموله عموماً مشکهایی است که از پوست گوسفند میسازند و اگر اتفاقاً این مشکها بواسطه حرکت خشن شتر با علل دیگر در وسط کویر پاره شد جان بدر بردن مشکل است .

مثال ملیحی بین شتر دارها معروفست که میگویند :  
« در کویر جان انسان در پوست گوسفند است . » و حقیقه هم همینطور میباشد .

کویر مرکزی ایران شهادت کثرت نمک و وجود دریاچه‌های نمک زار و حیوانات متحجره ( فسیل ) قعر دریای بزرگ کیست که سابقاً مرکز ایران را فرا گرفته بوده و تا دامنه جبال اطراف پیش می‌آمده است . خشک شدن آسیای مرکزی و غربی و کم شدن رطوبت این قسمت را بتدریج خشک کرده است .  
در راه جنوب و مغرب اگر چه صحرای نمک نیست ولی آبادی یافت نمیشود

و منازل بین راه که برای استراحت مسافر ترتیب داده اند منحصر به کلبه سنگی محقری است که در کنار چاه آبی بنا شده است  
برای بسط اطلاعات ، بيمورد نیست عقاید دیگران را راجع به واحه جندق و بیابانک در این جا یاد داشت کنیم

حکیم ناصر خسرو علوی که از سیاحان معروف اسلامی و در سنه ۴۴۴ بانحدود مسافرت نموده در سیاحت نامه خود هنگام خروج از اصفهان مینویسد :

« و از آنجا براه مکیان بقصبة نائین آمدم و از سپاهان تا آنجا ۳۰ فرسنگ بود و از نائین ۴۲ فرسنگ بردیم بدیه گرمه از ناحیه نیابانک که این ناحیه ده دوازده پاره دیه باشد رسیدیم و آن موضعی گرم است و درختهای خرما بود و این ناحیه را کوفجان داشته بودند در قدیم و در این تاریخ که ما رسیدیم امیر گیلکی این ناحیه را از ایشان بستده بود و پاسبانی از آن خود خود بدیهی که حصارکی دارد و انرا پیاده گویند نشانده و آن ولایت را ضبط میکند و راهها ایمن میدارد . »

یاقوت حموی مشهورترین جغرافیون اسلام که در قرن هفتم هجری میزیسته مینویسد :

« جرمق — یکی از بلاد فاربین فراوانی و ارزانی نعمت و کثرت اشجار و اثمار معروف و در جاده لوت واقع است

اصطخری در شرح صحرای لوت که بین خراسان و کرمان و اصفهان وری واقع است نامی از جرمق برده پس از آنکه طول و عرض و بی ابی لوت را شرح داده میگوید: در این صحرا در جاده ای که از اصفهان به نشابور میرود موضعی است معروف به جرمق که دارای سه آبادی است و از اطراف صحرای لوت بان محیط است و بنا بر این جرمق را سه ده نیز گویند اسامی این سه قریه بقران ذیل است: بیادق — جرمق — اراه

این سه قریه در سر چشمه نزدیک نیک دیگر واقع شده و مجموع سکند آنها قریب هزار نفر است ه « (۱)

صاحب زینة المجالس (۲) در تحت عنوان مفازة (۳) ، مابین کرمان و قهستان میگوید :

« آغاز این مفاز از ولایات قزوین است و از قریة ترکان آنرا آقا خواجه میگردند تا گذر دریای هرموز و چندانکه میرود سر ضش زبلده میشود و عرض جنوبش از ولایات قم و کاشان و زواره و نائین و یزد و کرمان و مکران گذشته به دریا رسیده است و طرف شمالش بر ریبار ری و قومس و قهستان و زابل به دریا پیوسته و این مفاز از اقلیم سیم است طولش ۴۰۰ فرسنگ و آغاز عرضش ۱۰ فرسنگ است و انجاش ۲۰۰ فرسنگ بر گذر دریا و سکان این مفاز کمتر از سایر مفازات اسلام است اما دزد و قطاع الطريق بسیار است و هوای آن معتدل است » (۴)

از اطلاعات مستشرقین و مورخین اروپا راجع بواحه بیابانک نمیتوان مطلبی باین مجموعه افزود چه ایران در اواخر دوره صفوی موضوع مسافرت اروپائیان گردیده و قدیمترین اطلاعاتشان ماخوذ از کتب جغرافیای اسلامی است چنانکه *Isentrangle* مستشرق معروف انگلیسی میگوید :

« در وسط کویر در میانه راه اصفهان بطیس در ولایت لهستان واحد است که امروز آنرا جندق یا بیابانک میگویند و سابقا

- 
- (۲) مجدالدین محمدالحسینی - اواسط قرن ۱۰ هجری  
(۳) مفازة بمعنی مهلکه ( اقرب الموارد جلد ۲ - صفحه ۹۵۰  
بهتوبن ۳ ) ولی در اینجا مقصود کویر است .  
(۴) زینت للمجالس خطی ، کتابخانه وزارت معارف - تهران .

نویسندگان عرب آن را جرهمی و ایرانیها گرمه می نوشتند این واسه مرکب از سه دهکده بویه جرهمی یا گرمه بیادق یا پیاده و آرابه و این حوقل تمام این قسمت را سه دهه میگویند و ناصر خسرو در سفر نامه خود عدد دهکده های آن را این ده تا هوازده میدانند میگویند پیاده قریه کوچکی بوده است که امیر گیلکی در آنجا برای حفظ راه های کویر عده ای مستحفظ گذاشته بود سکنه این قسمت در قرن چهارم هجری بقول ابن حوقل از هزار نفر تجاوز نمیکرده « (۱)

از سلاطین شاه عباس کبیر موقع مسافرت بمشهد از خور عبور نموده و دو آب انبار که یکی معروف بحوض شاه و دیگری بحوض ملا موسوم است در آنجا بنا نموده و دو سه نفر از مشمولین محل هم هر يك بنام خود حوضی ساخته اند که از آب باران بهاری مملو شده و چون اغلب در تابستان مرض شایع میشود عموم اهالی شادمانند که آب شیرین برای جوشاندن مواد ازند و میگویند: « خدا اول درمان میدهد بعد درد ! »

## ۲- قراء یبا بانك

سابقاً گفتیم وسعت خاک جندق تقریباً ۱۴۰۰ فرسنگ مربع است قراء جندق در این وسعت پراکنده شده لیکن فاصله آنها نسبت یکدیگر متفاوت است.

مهمترین جهات جندق ۷ دمه است که بهمین جهت بقراء سبعة معروف و در نوشتجات مصطلح شده و آنها ازین قرارند:

جندق - توابع آن قریب ۵۰ مزرعه و دارای ۲۰۰۰ نفر جمعیت

استند در جندق قلعه است بسیار بزرگ که در زمین پستی بنا شده و معروفست که سابقا طاعیان دولت در این قلعه محبوس میشده اند دو سه سنک مقبره باسم بزرگان دولتی در آنجا یافت شده که این مطلب را تایید مینماید اما تاریخ آنها محو شده است

**جندق** - دارای سه رشته قنات آب شیرین و باغستانی دارد مشتمل بر انواع اشجار و آنچه از میوهجات آن ممتاز است انار و گلابی است گلاب جندق نیز معروف و ممتاز می باشد.

**فرخی** - توابع آن ۱۵ مزرعه و قریب ۱۸۰۰ نفر سکنه دارند فرخی بکرشته قنات آب شیرین مایل بشور دارد که از مغرب بمشرق جاری است و بحساب دامغان ۱۵ بند میشود اشجار آنجا نخل و سنجد و انار است و روناسش معروف و ممتاز میباشد - مشهور است که فرخی از بناهای پسر فرح زردشتی و بهمین مناسبت فرخی نامیده شده

**خور (۱)** - مرکز و حاکم نشین بیابانک و دارای ۲۰۰۰ نفر جمعیت و ۸ مزرعه در اطرافش پراکنده است

این قریه دارای سه رشته قنات و یک چشمه آب شور و اشجار آنجا منحصر به نخل است آب شیرین جز چاهی که در یکفر سنگ و نیمی واقعت ندارد

در یکفرسختی خور از طرف مغرب رود خانه آب بسیار شور و تلخی بمشرق جاری است که در زمستان مخصوصا ایام بارندگی ۳۰

**(۱) خور** قسمتی است از دریا که نزدیک ساحل و عمق

بند آب دارد. منبع این آب معین نیست ولی مصب آن درشوره زاری واقعست که در آنجا تمام آب ها بسوراخ عمیق و وسیعی موسوم به که دلو (کوه دل آب) فرو میرود و در طول جریان این آب دوطا حونه ساخته اند.

جرمق - یا گرمه با نوابش که ۱۴ مزرعه است ۶۰۰ نفر سکنه دارد این دبه در دامنه کوه سخت و خشک کم گیاهی واقع است و از زیر این کوه چشمه آب شیرینی بقدر سه بندجاری است معروف ترین و بهترین خرماي بیابانک که سیاه رنگ و موسوم به کرمانی است در این قریه بعمل میاید.

اردیب - ۵۰۰ نفر سکنه دارد و در سمت مغرب گرمه بدو فرسخ واقعست کاریزی دارد که ۷ چاه و تقریبا دو بند دامغان آب دارد و آب آن بسیار گواراست

اردیب از حیث آب و هوا بهترین نقاط بیابانک است در باغستان آنجا درخت سرو و کاج و بید و انار یافت میشود انار و تنباکوی اردیب معروفست.

چند مزرعه در اطراف این قریه است که مهم تر آنها باب گرم موسوم است - این ده کوچک در زمین بانندی واقع شده و اطراف آنرا بطوری کوههای مسلسل احاطه نموده اند که فقط از دوراه آمد و رفت ممکن است.

ماشاء الله خان پسر نایب حسین کاشی معروف، در قلل این جبال چندین برج و در وسط قریه قلعه ای ساخته که خیلی ظریف و محکم است.

در آب گرم صوچشمه بفاصله ۱۵۰ قدم نسبت به یکدیگر واقعست  
یکی سره و گولرا دیگتری بسیار گرم و بسیار صاف که حوضی بسط  
سگدارع و نیم در جلهر آن ساخته اند و از تمام بیابانك برای لغشقه  
بانجا آمد و رفت مینمایند (۱)

ایراج - کوهی است مشتمل بر سنك و خاك و در یکقسمت آن که روی  
بازدیب است بمرور عمارات و بیوتات رعیتی ساخته اند سکنه آن باتوابش  
۵۰۰ نفر است

در جنوب غربی اینقریه رود خانه موسوم به بازباب جاری است  
و در ساحل آن ۵ دهکده است که از این آب مشروب میشود و  
تتها رود خانه که در بیابانك وجود دارد همین است .

مهرجان - دارای ۱۸ مزرعه و جمعیت آن جا تقریباً ۱۰۰۰  
نفر است

میگویند اهالی این قریه یهودی بوده اند

محصول عمده آن جا خرماست که مهمترین آنهاخرمای قسب (۲)  
نامیده میشود .

ایراج و مهرجان دو قریه است که بنای آنها بدو برادر موسوم  
بایرج و مهرج منسوب و آنچه معروفست سابقاً زیادتى آب ایراج

(۱) تصور میبرد *Eau sulfureuse* باشد

(۲) بفتح اول و سكون ثانی و بلسه ابعدنوبخی از خرماى خشك

باشد که اهل نجد آنها برشوم خوانند

[ برهان قاطع خط بیمل ]

مهرجان که شش فرسخ فاصله است میرفته و هنوز آنرا جوی ساروجی آن یخویی معلوم است .

مفازه - با ۱۲ مزرعه که در اطراف دارد دارای ۱۲۰۰ نفر جمعیت است .

این قریه همان است که حکیم ناصرخسرو انظاره بجهت ر آن نموده و هنوز قلعه آن بر جا است دورشته بقوات دارد که هر يك بتمانی قابل شرب نیستند اما پس از اتصال آب آن خوشکوار میشود . معروف است که جندق و جرمق و مفازق و خرائق قنیم تر از قرله دیگرند خرائق فعلا ضمیمه حکومت یزد و ۲۰ قریه است - از مفازه دور است

### ۴ - مشاغل مردم

اهالی جندق و بیابانک عموماً فقیر و قانع و زحمت کشند چنانکه آخرین حد تمرکز ثروت در يك خانواده از ده هزار تومان تجاوز نمیکند و هرکس بتواند از املاک و علاقه خود ارتزاق و اعاشه نماید جزو متمولین و اشراف محل محسوب است .

شغل عمده مردان زراعت و کار مهم زنان بافتن کرباس ، عبا ، بریکه و غیره است .

از این جمله مقدار زیادی کرباسی ، مقدار مخصوصی عبا و بریکه خارج محل میشود عبا جنسی سرخ و چون بدون قلب ساخته میشود بهترین و بادوام ترین عباهای سایر نقاط ایران است .

اهل جندق محل ایرانیان قدیم ، بزراعت اشتیاق بسیار دارند و با آنکه فاقد وسائل لازم هستند ، بطرز اقلیم ، محصولات را با عمل میآورند

اما چون آب و زمین شور با زراعت شلغم و جو و ذرت بیشتر مساعد است زراعت عمده اهالی همین مواد و قوت و غذای غالب ایشان هم از همانست.

دهات گرمسیر خرما نیز دارد و اهالی علاوه بر میوه از اجزای دیگر نخیل نیز استفاده میکنند.

از بزرگش زنبیل و جاروب و باد بیزن (مروخه) و خصیر و غیره و از الیافش ساز و (۱) ساخته برسم تجارت بخارجه میبرند و از تنه آن برای کلبه های محقر خود ترتیب ایواب و اخشاب می دهند و آنچه باین مصرف نرسد هیزم اهالی است.

یکی از محصولات عمده این ولایت روناس است که بشبوت رنگ معروف و اغلب در قالی بافی بکار میرود.

انغوزه نیز در کوههای آنجا میروید اهالی شیرۀ این گیاه را در فصل معین بدستور مخصوص بدست میآورند و تجار یزدی آن را به هندوستان حمل نموده و بقیمت کزاف بفروش میرسانند.

در ربیک زار های آنجا که مهمترین آنها (ربیک کله) و «ربیک رباط است» دو قسم گیاه یافت میشود که یکی را معاش و دیگر را کاهدر می گویند و در اواخر عقرب موقع خصادشان است.

(۱) سازو بر وزن بازو ، ریسمانی است بغایت استوار که از لپف خرما تابند و در کشتی بکار برند و ریسمان علفی را نیز گویند و عرب عربط خوانند «برهان طاطح یغما»

در دامنه کوهها قدومه « بزبان اهالی تخم سرخو » اسفرزه « تخم سفیدو » که بعرابی بدر قطونا نامیده میشود و بادام تلخ و حبه الخضر را میروید .

اهالی آنها را بدست آورده بعضی را در بلاد مجاور بفرش میفرستند در مقابل این مال التجاره ها که بخارج میروند روغن و نفت و گبریت و برنج و قند که طرف احتیاج اهالی است بداخله بیابانک وارد میشود

## ۴- اوضاع سیاسی

قدیمترین اطلاعاتی که با اوضاع سیاسی جندق و بیابانک راجع میشود همان است که ناصر خسرو علوی بان اشاره نموده .

در کتب دیگر کمتر اسمی از این موضوع برده شده است چه بواسطه بی اهمیت بودن محل مورخین از بیان جریان امور آن واحد خود داری نموده و بهمن ملاحظه در این قسمت اطلاعات صحیح و مسلسلی در دست نیست

آنچه معلوم و صحتش را میتوان تقریباً تصدیق نمود این است که آنحدود همواره مسکن و ماوای قطاع الطريق و یاغیان بوده چنانکه در کتاب زینت المجالس اشاره باین مطلب شد . و بعلاوه از معلومات تا درجه ای مجهولات را می توان حدس زده و این نکته را تأیید نمود .

شنیده میشود که در زمان صفویه خواجه هماد الدین نانی از معمر بن در انجا ریاست داشته

دو مورد قاجاریه اسمعیل خان عرب - هاهزی بطون - نیکماتوری در  
آنجا حکمرانی مینموده و آثار و آثابه و املاک زیادی از خود گذاشته  
که هنوز هم در تصرف اولاد اوست

در انقلاب مشروطیت متمدن معروف قرن اخیر نایب حسین کاشی  
بواسطه حصار طبیعی کویر ، مرکز خود را در بیابانک قرار داد و  
کاری کرد که در تاریخچه جندق صاحب همان عنوان شد که چنگیز  
در تاریخ ایران دارد .

این بلای ناگهانی از قتل و نهب و غارت و سوختن منازل و هدم دیار و هتک  
اعراض چیزی فرونگذاشت و بقدری درندگی کرد که مردم بیچاره از ترس  
او با طرف و آگتاف پراکنده شدند و هنوز قسمتی از آنها نتوانسته  
اند بوطن خود مراجعت نمایند . پس از تایب حسین هم جندقیها در  
هر وقت گرفتار ظالمانی بوده اند که هر کدام از آنها تاریخی مفصل  
دارد . بالاخره هم که در ششسال قبل برای آنها اعزام نایب الحکومه  
شد دزد های دیگری باین اسم بر جان و مال مردم مسلط گردیدند  
باین معنی که چون حقوقی برای حکومت جندق در بودجه مملکتی  
مقتضی شده بود ، یا جندقیون و مهند سین آن خطمه بزرگ را جزو  
لیزبان نمی پنداشتند ! هر نایب الحکومه مجبور میشد بطاوین مختلفه از  
مردم فقیر آخا بی نماید و از وجوه محصوله بیک قسمت را صرف  
تمیش خود و قسمت دیگر را بحکومت مرکزی محل تقدیمی دهد  
صباره آخری حکومت مرکزی جندق را بیک نفر نایب الحکومه مقاطعه  
می داد و او ماهیانه مبلغی تقدیم میکرد \*

اوضاع جغرافیائی جندق . عدم ارتباط آن با مرکز و شهرهای دیگر ، فقدان پست و تلگراف ، جهل و بدبختی اهالی ، سنک دلی و شقاوت دیوانیان . این وضع ناگوار را تا سال قبل که مصادف با مسافرت این بنده به طهران گردید ادامه داد . با هزاران قسم دوندگی بالاخره پس از يك سال زحمت به انجام دو ماده ذیل موفق شدم :

- ۱ - حکومت جندق مستقیماً از تهران اعزام گردد .
- ۲ - حکومت دارای بودجه مخصوص و معینی باشد ، فعلاً تاحدی موجب رفاه و آسایش اهالی فراهم شده و امیدمیرود بعدها تکمیل شود .

### ۵- معارف و شقوق آن

معارف بطرز امروز در آن حدود بهیچوجه وجود ندارد فقط مکتب خانهای بطرز قدیم دایر است که بیش و کم از ابتدا اطفال را بخوانند عم جزو یانجلاحم ( پنج الحمد ) مجبور میکنند زبان اهالی همان زبان فارسی پهلوی قدیمست که کمتر دوچار تغییرات و انقلابات شده چنانکه اغلب اصطلاحات متداوله آنها در فرهنگ مضبوط است ! اما مردم هرقریه زبانی مخصوص بخود دارند که به یکدیگر بی شباهت نیست ولی در لهجه و طرز تلفظ اختلاف دارد یکی از افراد باذوق آنجا در پنجاه سال قبل قطعه ای که متضمن زبان هر دیه است ساخته و ما

در اینجا یاد داشت آن را بيمورد نمیدانيم :

دلبری دارم قرش مانند سر و جویبار  
گه گریزد گاه میاید مرا اندر کنار

گه سخن گوید، گهی خاموش بنشیند، گهی  
مهر ورزد، گاه غیظ آرد، گهی جوید فرار

دست آوردم که گیرم خوب تنگش در بغل  
رفت پس پس گفت امشب دستم از دامن بدار

بازبان جندقی گفتا که هین هین دور شو  
میچکر امروز از برك گلم آب انار

بازبان خوریم گفت : از پی ریوم بشو  
گر خدا گویی پس اردافم تیایم در کنار (۱)

بازبان فرخی گفت : آن نكار سیمتن  
دستم الك مو همینو نیگوم بوس و کنار (۱)

بازبان گرمه ای گفتا : الو از هو ، بشیم  
واده ارسراوه بر چه تومی از هو بیار (۲)

۱ « از جاو روی من برو اگر خدا بخواهد پس فردا خودم می  
آیم در کنار تو

۲ « دست از من بردار من هم اکنون نمیخواهم بوس و  
کناره را

۳ « برخیز از خواب برویم وعده سر آمد برای چه تونستی  
از خواب بیدار ،

بازبان مهر جانی گفت : راسی هان هان

گردلت بوسه مخه جنگت مبه ، بولت بیار (۱)

گفت ایراجی : گهینه در نیاوه زی الوس

گرتو از هوار نلوسی ادشسنتن زین دیار (۲)

بعداز ان بالفظ اردیبی بگفت : ای دد امو

اچه بیلیت نی بیواچن گل وسیب و انار (۳)

گفت با لفظ بیاده : پمبه بر روم چطو

شد که قول نوگلون یکجو ندارد اعتبار (۴)

مرحوم یغما نیز قطعه بزبان خوری گفته که در دیوانش مضبوطه

ولی پسر زاده او ماقب به کیوان اول که از شعرای شربن زبان

است قطعه به زبان خوری ساخته که ملیح تر از آن کسی نگفته

بود

موضوع آن تنفر اهالی از یک روضه خوان و دوشهر آن که

در نظر است یادداشت میشود :

---

۱ « راستی ، اگر دلت بو سه میخراهد جنگت نیاید (طالب

تزع مباحش ) بول خود را بیاور

[۲] بهانه نیاور زود برخیز ، اگر از تو از خواب برنخیزی من

میروم از این دیار

(۳) ای دختر عمو ، برای چه میل نداری بیاو بچین گل و

سیب و انار

(۴) پنبه بر رویم ( نفرین بخود است مثل خاگ بر سرم ) چطور شد

که قول تازه جوان ها اعتبار ندارد

- اممون نیگو که ار ممبر گزی (۱)  
یا ار چو نه نهی ار در گزی (۲)  
اممون نیگو که بو پیشوا یمون (۳)  
خیمون ن دین پی و ایمون (۴) (۵)

(۱) این را ما نمیخواهیم بمنبر بجهد (۲) یا به پله گذارد و بالا  
بجهد (۳) این را ما نمیخواهیم که باشد پیشوای ما (۴) خوبمان است  
دین پدر و مادرمان .

(۵) گزچه بعدها اشعار مرحوم کیوان را خواهیم دید ولی فعلا  
درج این غزل بمررد نیست

شعله ای کو بسر شمع بر افروخته بود  
اثر سوزش پروانه پر سوخته بود  
خرمن هستی خود سوخته دیم روزی

که رخت از اثر باده بر افروخته بود  
شاه میخورد زلف توو هی دل میربخت

از کجا زلف تو اینقدر دل اندوخته بود  
تا خبر دار شدم دیده بیازار غمت

بود هر گوهر ناسفته که بفروخته بود  
ترک چشم تو پس پرده بسی پرده درید

یا رب این پرده در بهاز که آموخته بود  
وه چه خوش گفت که میسوزم از آتش هجر

بعد از آنی که مرا ز آتش غم سوخته بود  
جامه طاق کیوان بدریدی روزی

کز همه خلق نظر را برخت دوخته بود

بطوریکه مشهور و قرین بحقیقت است یکنفر سید داود نام از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در موقعی که هنوز جندقیها بدین زردستی باقی بوده اند از آنجا عبور مینموده چون طبایع اهالی را مستعد پذیرفتن دین حنیف اسلام مییابد بااختصر تبایغی عمومرا بدین اسلام مشرف نموده و خودنیز بالاخره درخور مرحوم ومدفون میشود و فعلا هم مرقدش زیارتگاه است بطوریکه شجره نامه های متعدد حکایت مینمایند از حضرت سید داود تا امام موسی ۱۷ پشت و از سادات حالیه تا سید داود نیز ۱۷ پشت فاصله است اگر مطلب فوق واقعت داشته باشد میتوان جندقیهارا یکی از آخرین اقوام ایرانی شمرد که بدین اسلام در آمده اند .

آثار مهمی که از عادات قدیم ایرانی باقیست جشن سده است که در میان مردم مانند اعیاد اسلامی اهمیت دارد و عامه در آنروز آتش مفصلی افروخته بر گردان جمع میشوند و این عبارت را ورد زبان می نمایند :

**پنجه و پنج به نوری - صد به غله** ( یعنی پنجاه و پنج روز تا نوروز و صد روز تا بدست آمدن غله است . )

ساختمان بناها نیز تغییر نکرده و همانطور بشکل منازل ایرانیان قدیم است طبابت در هر دینه منحصر و مخصوص بپیر زنهای تجربت آموخته است کتاب جامع الدعوات نیز در اینموضوع اصل عمده ایست مردم غلبا دعا های آنرا استنساخ کرده با زعفران مینویسند و بمریض میخورانند یکی از طرق استشفاء بسیار معمول اینست که مقداری اسپند روی خشتی آتش زده و چهار طرف آن را نمک و نان و قند گذارند در سر چهار سوق قرار میدهند .

دواهای عمده عبارت از گیاههای معمولیست اما برای فروش و تهیه آنها مرکز معینی موجود نیست بلکه در هر خانه عطاری مخصوصی است . باین ترتیب که اهل هر خانه ریسمانی بسقف اطاق آویخته و در طول این ریسمان کیسه‌های کوچککی که شامل ادویه متفرقه است میاوبزند و در موقع لزوم بکار میبرند - گنه گنه هم از دواهایستکه مورد استعمال دارد اما بندرت دیده میشود .

در قسمت ادبیات یغما و اولاد او خدمت بزرگی بجندهای ها نموده اند تفریح و ذوقیات اهالی محدود است و از آلات موسیقی فقط نی و کمانچه را میشناسند - اغلب در شبهای ماهتاب نایستان در خارج قریه در محلی که از ریکهای نرم مفروش شده جمع میشوند و در ضمن نوای نی از دویتهی هائی که اغلب بزبان ساده اما فوق العاده مؤثر گفته شده میخوانند .

در سایر قضایا و عادات و اخلاق دیگر از قبیل آداب عروسی - عزا - جشن های دیگر و غیره که در نزد اروپائینها اهمیت زیاد دارد و در نزد ما هنوز قدر و ارزشی ندارد فعلا صرف نظر نموده پس از معدرت از طول کلام به اصل موضوع یعنی شرح احوال مرحوم یغما میپردازم و برای روشن بودن مطالب آنرا نیز بچهار قسمت تقسیم مینمایم

قسمت اول شرح احوال یغما

قسمت دوم عقاید دیگران راجع بیغما

قسمت سوم آثار یغما

قسمت چهارم منتخبات

## شرح حال مرحوم یغما

یغمای جندقی پسر حاج ابراهیم قلی در حدود سنه ۱۱۹۶ در قریه خور بیابانک متولد شده اسم اولی یغما رحیم و در سن هفت در خارج قریه خور مشغول شتر چرای بوده اتفاقاً امیر اسمعیل خان عرب غامری ( حکمران و دیکتاتور جندق و بیابانک در آن عصر ) با چشم و خدم بسیار از قریه جندق بخور می آمده یغما احتراماً تعظیم و کرنش میکند . مشارالیه را این تادب از مثل او بچه هفت ساله دهاتی متعجب ساخته میپرسد پسر کجائی هستی یغما بالبداهه جواب میدهد :

### ما مردمک خوریم از عقل و ادب دوریم

امیر اسمعیل خان که خود از امرای صاحب فضل و کمال بوده یغما را دارای استعداد و قابلیت دیده همراه خود بخور میاورد و حاجی ابراهیم قلی را احضار نموده و میگوید پسر تو قابل تربیت و در خور فرزندی من است و امیر رفیعخان پسر من برای شتر چرایی و پسری تو خوب است و از همان وقت یغما را باسم فرزندی خود نمکتب گذاشته در تربیت او همت می گمارد

یغما پس از هفت سال تحصیلات مقدماتی در ردیف نوکر هلی امیر اسمعیل خان قرار گرفته آداب تیر اندازی و سواری و فنون نوکری آموخته و بنظارت و پیشکاری رسیده است و نظریتمایل نظم و ثروت و رغبت تامی که بمیرزائی داشته منشی باشی مخصوص امیر اسمعیل خان شده و در اندک مدتی گوی سبقت از اقران و امثال خود ربوده و در اشعار تخلص خود را همچون بگذاشته است

در ۱۲۱۶ که امیر اسمعیل خان از اردوی دولت شکست خورده بطرف خراسان فرار کرد جعفر سلطان نامی نام سردار ذوالفقار خان حکمران سمنان و دامغان برای اعزام دو دسته سرباز بجندق آمده و از نقطه نظر غرض شخصی یغما را نیز در ردیف سرباز ها بسمنان اعزام داشته و مشارالیه شرح حال خود را بسردار عرض کرده از سربازی اخراج و سمت منشی گری و معاونت در خدمت سردار داخل می شود .

شش سال تمام مشغول خدمت و کتاب سردار به را از قول مشارالیه که جز زن ... فحشی نمیداده ساخته است ،

حسودان و رقیبان در این موقع نیز در خدمت سردار ، یغما را باشوب طایبی معرفی نموده او هم بدون سؤال و تحقیق بطور وحشیانه یغما را بفلک بسته بعد از چرب زیاد و خلع شئرن در سیاه چال حبس نموده و بکده سوار برای ضبط و غارت اموال و شکجه کسان یغما بجندق اعزام میدارد .

مدکور است برادر یغما گفته شبی بر ما گذشت که از هیچ ناز و نعمت باقی نداشتیم و صبح آن شب قطعه نان جو محتاج و بوسیله همیزم کشی با دوش قوت لاموتی فراهم مینمودیم .

خلاصه یغما پس از چند ماه ماندن در سیاه چال و تحمل انواع آلام و عقوبات مستخلص و نام و تخلص خود را بابوالحسن و یغما تبدیل نموده چنانکه در مقطع یکی از غرلها گوید :

مرا از مال دنیا يك تخلص مانده مجنون است .  
بکار آید گرای لیلی وش آنرا نیز یغما کن

بعد از این واقعه چندین سال در لباس درویشی و مسلک و مشرب  
تصوف به سیاحت بلاد و امصار پرداخته و در همین مواقع زیارت عتبات  
مشرف شد. و ضمناً از وضع بغداد خشنودی خود را در غزل ذیل  
اظهار نموده است

عیش تجریش رها کن طرب رحبه بجوی  
از عجم خوشتر اگر ملک عرب پیمائی

اختر بد نگر و طالع وارون که مرا  
در ری افکند ز بغداد بدان زیبایی  
بعد از رحلت سردار ذوالفقار خان سفری بچندق رفته و پس از  
ششماه توقف از وضع و ترتیب وطن خود دلتنگ و از راه یزد به  
طهران مسافرت نموده است. با حاجی میرزا آقاسی وزیر معتمد شاه  
که مشرب تصوف داشته آشنا شده و بطوری در قلب او نفوذ و تصرف  
کرده که مشار الیه یغما را برادری و مرشدی معتمد گردیده و بهمین  
مناسبت در دربار محمد شاه مقامات و شئون ارجمندی داشته است.  
چندین سال هم در کاشان بسمت وزارت حکومت میزیسته و حکایت  
لاصه الافتضاح را در آنجا ساخته است.

امام جمعه کاشان وقتی یغما را تکفیر و حاجی ملا احمد نراقی  
او را حمایت نموده غزل معروف ذیل اشاره بهمین مطلب است.

بهار از باده در ساغر نمیگردم چه میگردم  
ز ساغر گر دماغی تر نمیگردم چه میگردم  
تا بالاخره میگوید :

ز شیخ شهر جان بردم بتزویر مسلمانی  
مدارا گر باین کافر نمیگردم چه میگردم

تلاوه تهران و کاشان و سمنان یغما در بلاد دیگر ایران و حتی  
 در رگاب محمد شاه بهرات هم مسافرت نموده است و جزئیات زندگانی او  
 معلوم نیست سن یغما هشتاد سال تمام و در روز سه شنبه ۱۶ ربیع الثانی ۱۲۷۶  
 هجری سه ساعت از روز بر آمده در قریه خور مرحوم و در بقعه سید داود  
 مدفون شده است . تاریخ وفات مرحوم یغما را پسر ارشدش میرزا  
 اسمعیل هنر در قطعه ای بیان کرده که چند شعر از آن یاد داشت  
 می شود :

هر چند گیتی متفق ، يك كاشه دریا تا به نم  
 شهش همه زهر است و خون ، نوشش همه نیش است و سم  
 امش همه خوف و خطر ، سودش همه عین لوضر  
 و عدش همه بونگ و مگر ، عدش همه خور و ستم  
 دیواست گیتی الا مان ، ز این اهرن مرادم زبا  
 ماراست گردون الحدر ، زین العمی پر پیچ و خم  
 گرزانکه گردون یازمین ، خاک و گلی سازد عجین  
 خون سیاوش است و کی ، خاک مریدون است و جم  
 گردون مجداری بسر ، بی مهر چرخا ، اینت کین  
 گیهان جان گیری بیر ، خونخوار خاکا ، اینت ذم  
 بوشی بمقداری زمی ، نه چرخ پیچند و مرد نمی  
 بیما که خام آدمی ، نزو کشت در عالم عام  
 مهروزه این ابتلا ، آمد ز دیوان عطا  
 طلال ابتلا زوال البها . تم اهر تم بخت القلم

## ۲ - عقاید دیگران راجع بیغما

صاحب مجمع الفصحاء میگوید

« بیغما نام شریفش ابوالحسن و از نجبا و اشراف جندق بوده ولی در عراق تحصیل کمالات مینمود پیوسته با اعظام و اشراف و اکابر و ابناء ملوک و ارباب سلوک معاشر و مصاحب و در بدو جوانی چندی بنویسندگی ذوالفقار خان سردار سمنانی که مردی شیجاع و تند خوئی و فحاش بود گرفتار شد بنام علیهدا بر سهیل طینت بعضی اشعار هزل آمیز گفته و آن مجموعه را سردار به نامیده و در بیان خلاقیت انتشار و افتخار یافته و الاحسن خلق مشار الیه بیش از بیان است و در نظم و نثر و خط و صحبت و وفاق و حقوق بی نظیر دیوانش حاضر نیست ناچار به بعضی از اشعارش این نامه را زینت میدهد »  
صاحب تذکره فلك المریخ که در زمان فتحعلی شاه تالیف شده میگوید :

« بیغما ابوالحسن یکی از اشراف جندق و صاحب طبع دلجو و خط نیکو اشعار خود را کمتر تدوین میکند . »

میرزا علی اکبر و تخلص به اسم نیز تذکره ای در زمان فتحعلیه شاه تالیف نموده و راجع به بیغما مینویسد :

« بیغما اسمش میرزا ابوالحسن از اعیان جندق است چنین گویند که آدمیست نیک و مهربان و جوانی پاک طینت و خوش بیان و معتقد تدوین اشعار خود نیست لریض صحبتش میسر نگشته صاحب اشعار متین و مضامین دلنشین است . زیاده بر این از حال او اطلاع بهم نرسید بلندی طبعش ازین چند شعر ظاهر است : آنچه از اشعارش بدست آمد در این

اوراق ثبت شد. « (۱)

فاضل خان گروسی متخلص به « راوی » در تذکره موسوم به  
انجمن خاقان میگوید :

« یغما اسمش ابوالحسن از اعیان جندق است جوانی پاکطینت ،  
پاکیزه خصلت ، نکته‌دان ، مهربان است صحبتش اتفاق افتاد طبع خوشی  
دارد و خط دلکشی اعتقادی به تدوین مقال و ترتیب اشعار خود  
ندارد . » (۲)

مرحوم محمد حسن خان ضنیع الدوله مؤلف مرآت البلدان در  
ذیل شرحی که از اوضاع جندق و بیابانک نوشته مینویسد ،

از معاریف جندق میرزا ابوالحسن متخلص به یغما شاعر  
معروف است که از اساتید شعرا محسوب میشود و در انواع شعر  
ازجد هزل و غزل و مثنوی و غیره یدطولائی داشته و پیرداریه  
یغما و رسائل نظمیه دیگر که اغلب هجو و طاییه است خالی از لطافت  
و ظرافتی نیست بلکه شان و مرتبتی دارد و نوشتجات نثر یغما  
نیز مطرح و محل نظر است دیوانش بطبع رسیده و منتخبات  
اشعارش زیاده از آن است که در این کتاب گنجد در اوایل این عهد  
ابد مهد یغما بجوار رحمت ایزدی پیوست پسرهای یغما خاصه میرزا  
اسمعیل و میرزا ابراهیم از کمالات پدر حظی وافر دارند و از معاریف  
ارباب کمال میباشند . » (۳)

مرحوم فرهاد میرزا در کتاب زنبیل (۴) راجع بیکی از قطعات یغما

(۱) نسخه خطی « کتابخانه وزارت معارف »

(۲) نسخه خطی « متعلق باقای شمس العلماء » صفحه ۵۸۸

(۳) مرآت البلدان جلد دوم صفحه ۲۷۰

(۴) زنبیل چاپ تهران صفحه ۱۴۸

شرخی نوشته که ذکر آن در اینجا خالی از لطافتی نیست  
« در کاشان قاعده است زیر زمینی که در داشته باشد آنرا تومی  
گویند و زیر زمین بی در را زیره میگویند مرحوم میرزا ابو الحسن  
یغمای جندقی در این باب خوب گفته است :

ای شیخ زیره ای که تو داری در اندر زون  
خویشانت چند بر سر او گفتگو کنند  
آتش کند عمارت و اینش کند خراب  
هر یک تصرفی متخالف در او کنند  
هر میخ مدخلی که بکوبند اندر آن  
تو جرگشتی و باز بمغش فر و کنند

مخروبه ای که مز به خاص وعام بود  
رادان کجا تملك آن آرزو کنند

دندان بدل فرو بر و قطع خلاف کن  
بگذار تا درش بگذارند و تو نهند . «

میرزا آقاخان کرمانی در کتاب رضوان چند حکایت از یغما  
قل نموده که یاد داشت بعضی از آنها در اینجا بد نیست :

« فاضل نراقی شعری چند گفته بر یغمای جندقی عرضه داشت  
که هر گاه عاشق بر رخ معشوق خود نگاه کند در شرع گناهی نیست  
و بوسه را نیز دهم اذن که گاهی بکند (۱) یغما همچنان با یک سیکوت

---

« ۱ » اصل شعر این است :

عاشق از بر رخ معشوقه نگاهای بکند      نه چنان است گمانم که گناهی بکند  
ما بعاشق نه همین رخصت دیدار دهیم      بوسه را نیز دهیم اذن که گاهی بکند

ادبانه بر جای صابر بود فاضل گفت چرا چیزی نگویی یغما عرض کرد  
منتظر فتوای سومینم .»



یغما پسر خود را توصیه میگرد که زینهار علم طب بیلهونی که  
هرچه ازین جنس جانور دو یا معالجه کنی اجر دنیا دارد و هرچه بکشی  
اجر آخرت !



پسرزا ابوالحسن یغما حکیم قاتانی را بعد از انجام کتاب پریشان  
گفت :

« شمع هدیه ای در گلستان خود گفته دفتراز گفته های بیهوده  
بشویم و من بعد پریشان نگویم ترا چه ضرورت داعی شده که امروز  
پریشان میگوئی »

### ۳- آثار یغما

تحصیلات یغما تحقیقا معلوم نیست تا کجا و تاچه درجه بوده و آنچه  
از اہمار و آثارش میتوان استنباط نمود این است که یغما بزبان  
فارسی عشق و علاقه مفراطی داشته و بجرئت میتوان گفت در دو قرن اخیر او  
تنها کسی است که اغلب مکتوبات خود را بفارسی صرف نوشته است .  
در جمع آوری و تدوین لغات فارسی نیز کوشش نموده و زحمت  
کثیفه است برهان قاطعرا بصحت استنساخ و در هر فصل و باب لغاتی را  
که جمع آورده بعنوان ملحقات بان افزوده است و اکنون میتوان گفت  
جامعترین کتاب لغت فارسی همین است که یغما تدوین نموده .  
بالعکس به زبان عربی چندان علاقه ای نداشته یا موقتی تکمیل

تحصیلات خود نشده است در عاصیه مکتوبی خطاب به حاجی امجدیل  
تهرانی مینویسد :

« نمیدانم صلوات الله علیها را درست نوشته ام یا غلط است اما  
از بی سوادی « در محل دیگر بی میلی خود را بزبان عربی علنا اظهار  
داشته و میگوید :

یغما اگر آرزوی عالم ربانی است جہلی ز خدا خواه و بخوان صرف و نصایب  
مرحوم یغما با تمام معنی تدبیر و معتقد با اعلام و محققا شیخی  
هم بوده و در مدح یکی از پیشوایان خود تغزلی مصطاع ذیل فارسی :  
از قدر و رخسار دولت طوسی و خاں و کوثر است  
یارب این بستان مینو یا بهشت دیگر است  
در مدح و ختم اشعار گوید :

فخر اشراف بشر سید فلان کز زوی مجر  
آستانش را فلک با آن عاو خاک نر است  
او سپس الار و اصناف افاضل لشکرند  
اوست شاهنشاه و اقطاع شریعت کشور است  
بندگان پرور خداوندان پیرس از عمر وزید

وز نمیرسی بگویم از منت گرباور است  
تاکنون گم سی گذشت از روزگار شاعری  
کلام یک بیت اگر مدح کنم عز دفتر است  
شعر ما دارم بگوهر رشک لؤلؤی خود هاب

لینک وصف باده لعلی و لعل دلبز است

هر گره بندد بر میان تیغی نگویم گمان علی است

هر که پوشد خرقه ای نغز این پیغمبر است

چون توثیح را محمّدت زبید که از روی نسب  
هم حساب از این دو دریای سعادت گوهر است  
حق مدح را نمینگویم که ترسم مسلمین  
بر سر بازارها گتویند یغما کافر است  
مرائی آن مرحوم معروف و متداول و دارای سبک تازه است . یغما  
جزو خطاطین عصر خود بشمار میرفته و آثار کتبی زیاد هم از خود  
بیادگار گذاشته که عموم آن ها را نایب حسین کاشانی زمان اقامت در  
جندق معهود و نابود کرد .  
دیوان ظهیر فاریابی و کلیات شیخ و ختمه نظامی را محققان برای  
مرحوم بهاء الدوله نوشته و شاید با کنجکاو بدست آید .  
فلا آنچه از بهترین آثار یغما در دست است . اولاً قرآنی است  
بقطع کوچک که بطرز قدیم مختصراً تدهیب و لغات مشکاه در حواشی  
آن توضیح شده است .  
ثانیاً برهان قاطع مزبور که هم اکنون نزد این بنده موجود است  
دیوان مرحوم یغما یکمرتبه در سنه ۱۲۸۳ بامر و سعی شاهزاده  
اعتضاد السلطنه وزیر معارف وقت و بهمت مرحوم حاجی اسمعیل بیگ (۱)  
و بخط آقا میرزا عبدالباقی (۲) بطبع رسید و برای دفعه دوم نیز  
قسمت غزلیات و مکاتیب را در هندوستان طبع و منتشر نموده اند  
چاپ تهران فوق العاده مغلوط و اغلب اشعار آن مخصوصاً قسمت  
هجویات مشکوک است چه در آن زمان هر چه اشعار هجو شنیده  
شده بنام یغما ضبط نموده اند  
خود مرحوم یغما در اواخر عمر ازین مطلب آگاه و مکتوبی بخط

خود که نزد این بنده موجود است خطاب به پسرش میرزا احمد صفائی (۳) مینویسد که برای اهمیت موضوع عین آن را نقل می کنیم :

« احمد . حاجی اسمعیل بیك تهرانی اشعار مرا جمع کرده تخمین دو سه هزار بیت مزخرف و لاغ و سرد و خام ، چیزهای غریب غریب مال مردم بنام من بیچاره در آن دفتر نگاهشته بارها عرض کردم پنجاه تومان برسم نیاز میدهم که منجولات لاطایل را بیرون کنی پنداشت که این در خواه از روی فروتنی است در نپد برفت و این بیچاره رسوا وزشت نام خواهد شد ترا بخدائی که پرستشگاه تست به کاغد و پیام و عجز و لابه و التماس و در خواست او را راضی کن و ملحقات را که بر اصل میچربد باز پرداز . جز سر داریه و چند نظفرا نگارش پارسی و غزلی چند که سبک بیان گواهی دهد تتمه معیوب و مخلوط است این پیر ناتوان زادر حیات و ممات از چنك فضیحت بازخروا اگر انکار کند مز خرفات و ملحقات را در جزو دفتر احمدا ثبت نمای زیرا که در اشعار احمدا جز قافیه و سجع هیچ ملاحظه براءت

« ۳ » میرزا احمد صفائی دومین پسر یغما و بمناسبت زهد و

ورع فوق العاده ای که داشته مرحوم یغما او را متولی املاک وقفی خود نموده است .

آمالکی را که یغما وقف بر عزا داری سید الشهداء علیه السلام و غیره نموده قریب چهل هزار تومان و در تمام دهات بیابانک پراکنده است خود صفائی نیز دارای طبع سرشار و مخصوصا در مرتبه سرائی اشعار زیاد دارد و از آنجمله دو هزار بیت بخط والدین بنده ( حاج میرزا اسدالله منتخب السادات ) در تهران بطبع رسیده و به دیوان صفائی نامیده میشود .

و شویشی و بلاغت و زیبایی نیست اگر فروزندی اسمعیل در انجام اینکار نظری میگذاردت من بگلی از گلد هزارو بیصوائی بیورستم اینها کار مرد سخنی نشان است ابو و تو یوازیاهیم نهله امکنو مجهد کجید که مستکین بدر شما بشاکیه بیدی این شخصه من حرفات الذوجه همانند دن افریشتهای پارسین بیکر برخی شهرها لورده تطبع خاکسار منظمون و مکونونه بقدر دو هزار آیت در بیاضی بختو ولایت یابو اسف تهمین چهار پنجهزار آیت پیش ابراهیم دستن امت نزدیک آقا سید حسن شیب بوسیروا احمد طیب و کفا محققان پسو آقا زین العابدین حرانسانی نیز «متر» و «شوار» بیضا کما یعنی است اعطای مزاحمت یا مزیا هرچه هست بیرون بنویسد و نسخه به عیسی استقلیل بنعیدونقی نوگو زانزاجکار «نه» نگاری سوادند خورده ماه از عدنانی فوکان از و نوائی حرره «بما» ۱۳۲۴ « حر ایضا بشرح احوال ایضا «بما» «بما» «بما» به یادداشت تحت «بما» از اهل انور و علوم اختصاصی میباشیم

۴ - منتخبات

بزرگانیچ!

دوری ز برت سخت بود سوختگان را سحت است جدائی بهم آموختگان را چه دانی جدائی چیست و دوری کدام آموختگان کیستند و سوختگان را چه نام ، نه روزی بی دل افروزی شب کرده ، و نه شبی دور از نوش لبی روز آورده ، چه دانی بستکات این تیره شبهای دیر انجام بچه روز گرفتار ، و بستکات این روزان شب فرجام تا کجا کوب آزمای تیملر تن آورده چه داند که دل خسته چه باشد من گرفتار کمندم توجه دانی که ظهوری

شاهباز دل خوشتر آنکه دست شاهان نشیمن سزد مرغ لوزن  
هائی ، هملی مهر شاهین گهران را که کمر گس چرخ از مگسی  
کهر زبید گنجشک دست آموز خوانی ، ترا که جز نازی بی هنگام  
نیاموخته ای چه گویم ، و از یاری که جز کیش ستم چیزی نیندوخته  
چه جویم ، تا مهر از هوس باز شناسی و لاله از خس ، گلشن چهرت  
خار کلخن ، و توبره ریش دام گردن خواهد بود اگر بدن دست  
پاس دل خواهی داشت و بر این هنجار اب مهربانی گل خواهی کرد  
باز دیگر جوی و دنبال کار دیگر گیر که نخجیر ما شکار این دام ، و مرغ  
دل کبوتر این بام نیست .

ننگ آیدم ز پر همای ارچه بوم چرخ می پرورد بسایه بل مگس مرا



ای از بر من دور همانا خبرت نیست کز مویه چوموئی شدم از ناله چو نالی  
اگر دلها را ببلبله است و چانه از درد جانها آگاه چون شد که مرا  
جان تیمار سود بدرود تن کرد و دل در بینه اندیشه هویسا خون گشت  
و از دیده بدلن ریخت و ترا دل سنگین بموئی آگاه نیست و سر پنجه  
جان نا مهربانت از کاوش کین همچنان کوتاه نه ، هر کار طامگر  
اگر شود دلت روزی « که سینه پردهم از خاک کشتگان غمت »

آری ، تو خداوندی و ما بنده ، ما مرده ایم و تو زنده ،  
زنده را با مرده چکار و بنده را با خداوند چه با یار ، با این پستی و  
تن بلندی ، و این خوالری و آن در جندی که مرا داده اند و ترا  
نیاهم کی باز بر دوش افتد و کجا کلم کنار و اوش خیزد

ما که باشیم که اندیشه ما نیز کند ، گنجشک را با شاهین پشه هم

آشیانی و گدا را باجمشید اندیشه کمرانی نیست ، شبه باگوهر نیاویزد  
و شرنک باشکر نیامیزد . بارگاه خداوندی را پایه برتر از آن است  
که ما کوتاه آستینان را بر آستان باندش دست چهر سائی افتد . و  
پیشگاه ناز از آن بی نیاز تر که چون من آلوده نهادهی تر دامن را  
بار نماز آرائی باشد

باری از اینجا که خورشید رخشان برسنگ سیاه تابد و ابر دریا  
دل بر خوشیده گیاه نیز بارد اگر سال و ماهی از آن دست و لب  
که جاودانه کام جان و دام گردن باد نامه و پیامی خیزد گناهی نخواهد  
داشت .

### از غزلیات :

ما خراب غم و خمخانه زمی آباد است

ناصرح از باده سخن کن که نصیحت باداست

خیز و از شعله می آتش نمرود افروز

خاصه اکنون که کاستان ارم شداداست

بجز از تالك كه شد محترم از حرمت می

زادگان را همه فخر از شرف اجداداست

گوش اگر گوش توو ناله اگر ناله من

آنچه البته بجائی نرسد فریاد است



لیك آن از می و این از خون است

واعظ شهر مگر مجنون است

آه از این طبع که ناموزون است

چکنم کار فلك و ارون است

چهره دلبر و من گلگون است

می کنسد از رخ لیلی منم

شرو گفتم قد موزون ترا

میروود از پی تر کان یغما



بجانان در دلد ناکفته ماندای نطق تقریری  
 زبان را نیست یارای سخن ای خامه تحریری  
 رقم کردم ز خون دیده شرح روز هجران را  
 بسوی او ندارم قاصدی ای باد شبگیری  
 بود کازمه بفریادم رسد امدادی ای افغان  
 بود کان سنک دل رحمی کندای ناله تاثیر  
 بیخت خصم گردی چند طالع شرمی ایکو کب  
 روی تاکی خلاف رای من ای چرخ تغییری  
 بکار خود نکو در مانده یغما پندی ای ناصح  
 جنونم ساخت رسوای جهان ای عقل تدبیری



نگاه کن که نریز ددهی چو باده بدستم فدای چشم تو ساقی بهوش باش که مستم  
 چنین که سجده برم بیحفاظ پیش جمالت بعالمی شده روشن که آفتاب پرستم  
 نه شیخ میدهم توبه و نه پیر مغان می زبسکه توبه نمودم زبسکه توبه شکستم



مکو کافر ندارد راه در جنت بیابنکر بر آن روی بهشتی زلف کافر خال هندورا



نه سینه های ز تو بر سر نه نوری از تو بر وزن مرا از آنچه که روی مرا از آنچه که ماهی



با تعلق نتوان مرحله عشق برید دست و پا بسته در این بحر شنا نتوان کرد



در میان مرگ و هجرانم مغرور گرد عشق جان بدر برم کمر دین ازین آید مرا



هر دم از عمر که نبی شاه بود باغِ گدرد آرم و دیم بیک عمر بر این گذرد « ۱ »  
حالی دل بسینه غمزه چه محتاج بیان فتنه پیداست بر آنروز که اشگر کرد



نیستم ماهی سمندر نیز ، لیک از چشم و دل  
روت الامم در آتش گشت عمرم طی در آب

مردم چشم مرا گر خاند ویرانند چه شد  
دیر کی یانه بختی را که باشد پی دراب

تا کمر در آم از تیر دامی طافی بسیم  
آب آتشفشان که لطفی تازه دارد می در آب



دانی از چه به چه به چه به ، فشانند بخونک  
تا بهوش آید و مستانه کند خدمت نیک



چه سود پند که هر پنبه ای که ساقی مجالس  
گرفت از لب بینای می نهاد بگویم



سلفیا زنده کنی دلم از می که من جمله کلد شوی می



« ۱ » میتوان چنین خواند : هر چه از عمر با شاهد و سلفی گذرد

خاکی که از او تانک نروید بهترش چیست  
تاکی که از او باده نزاید اثرش چیست

زان لب که لب جام نبوسد چه گشاید  
چشمی که ریخ یار نه بیند نظرش چیست



گیرم سکه بر آن ترک گرفتیم سر راهی  
با این همه حسرت چه گشاید ز نگاهی



نخل نوخیز بهتر چوب کند تکیه ؟ بیا تا در آغوش کشم سرو قد رعنائت



گفتم منتما بزرگ گفتند و  
گفتا دل خویشتن نگهدار  
مردم مدرسه را خوب شناسد یغما  
کافر من اگر این طایفه دین دارانند

نگاهم از چشم سیه گه لعل میگون ره زنند  
دلبران را در دوزخ دوزخانی رنگ هاست

بای جهدم در بیابان طلب فرسوده شد  
وز بر ما تا به مقصد همچنان فرسنگ هاست



دود از آتش ~~منه~~ رسم است که اول چیزی  
آهن چهر ترا خاست دو آخر ~~منه~~ دود

بکران زلف و گوی که کولی یوسف

یافت محتاسم و همتان و زره از دوده

خلقی اندر هوس قامت و رخسار تو اند  
شکستنی با کرا بخت بلند افتد و کوکب مسعود



چو بینم درو ثاقت اعتبار مدعی شادم  
که آید آن نخستین اعتبار خو یشتن یادم



بحر غم عاشقی کناره ندارد نوح در او غیر غرق چاره ندارد  
خیز و تقال مزن بیاده گماری کار باین خوبی استخاره ندارد  
در عوض دل ز دوست هیچ نخواهم

کلبه مخروب ما اجاره ندارد

### از خلاصه الافتضاح

دریغ آن بزم جان افزای شیرین	دریغ آن بزم جان افزای شیرین
دریغ آهنگ خوب ریزه ریزه	دریغ آهنگ خوب ریزه ریزه
دریغ آن خواستن اه ان نشستن	دریغ آن خواستن اه ان نشستن
دریغ آن گوشت کوبیدن نشسته	دریغ آن گوشت کوبیدن نشسته
دریغ آن پاك کردنها به بهنگام	دریغ آن پاك کردنها به بهنگام
دریغ آن دست بران زیر غیب	دریغ آن دست بران زیر غیب
دریغ آن پی سپردن نرم نرمش	دریغ آن پی سپردن نرم نرمش
دریغ آن جان من بنشین شیرین	دریغ آن جان من بنشین شیرین
دریغ آن میوه های گونه گونه	دریغ آن میوه های گونه گونه
دریغ آن عز و استغنائی شیرین	دریغ آن عز و استغنائی شیرین
که میخواند ان سهی قد نیم خیزه	که میخواند ان سهی قد نیم خیزه
دریغ آن کج شدن تنگل شکستن	دریغ آن کج شدن تنگل شکستن
دریغ آن غمزه های جسته جسته	دریغ آن غمزه های جسته جسته
لب ساغر کشان از رشحه جام	لب ساغر کشان از رشحه جام
دریغ آن بوسهای گوشه لب	دریغ آن بوسهای گوشه لب
دریغ آن سر بجیب از فرط شرمش	دریغ آن سر بجیب از فرط شرمش
دریغ آن خوش بیداق آمین شیرین	دریغ آن خوش بیداق آمین شیرین
دریغ آن نان کال و ترزب و پونه	دریغ آن نان کال و ترزب و پونه

که بود از فندق و نقل و هلوی  
که از عطرش معبر بود آفاق  
دریغا ما و این آوارگی ها  
دریغا ای دریغا ای دریغا

دریغ آن دستمال زرد کج بر  
دریغ آن شیشه های نیمه برطاق  
دریغا بخت و این بیچارگیها  
دریغا کان همه شد طی دریغا



شب یلدای ما را برد مدروز  
مدار مهر و مه بر کام گردد  
شود خرم بساط لاله زاران  
ز حنجر نغمه داود نالد  
صبا برفرق ریحان روح بیزد  
بجای چشم زرگس عیبر یار  
همی بخشد حیات جاو دانی  
که دیگر بار جمع آیند یاران  
بدست جهد گرد باز بسته  
ز نای کشته کس نشنید آواز!

گرفتم آنکه تا از بخت فیروز  
سمند تندگردون رام گردد  
شود تجرید عهد نو بهاران  
ز اغصان غنچه یاقوت بالذ  
نسیم از گلشن فردوس خیزد  
زند چشمک همی ز اطراف گلزار  
بجای نشاء راح ارغوانی  
محال است از خلاف روز کاران  
هم از این رشته عقد گسسته  
کنجا عمر گذشته آیدی باز

### از مرثی : ~~~~~

در عزایت چکنم گرنکنم خاک بسر

زین مصیبت چه خورم گرنخورم خون جگر

ماند اکنون که دل از دولت و صلّت محروم

ماند اکنون که ز چهر تو جدا دیده تر

چه برم گرنبرم مرده و صلّت بروان

چه دهم گرندهم وعده رویت بنظر

خیل انصار ترانن بزمین سر بسنان  
آل اطهار ترا دل بتمب جان بخطر

چکنم گر نکنم شکوه ز پیکار قضا  
چه زخم گسرتنم ناله ز بیداد قدر

پور بیمار ترا پای بزنجیر درون  
دخت افکار ترا روی برون از معجز

زین تحکم چه زخم گسرتنم دست بروی  
زین تهتک چه درم گسرتنم جامه ببر



دلم از زندگانی سخت سیره	بمیرم هر چه زو تر باز دیره
زناترا دل سرای در دو ماتم	تن مردان نشان تیغ وتیره
پسر درخون طیان، دختر عزادار	برادر کشته و، خواهر اسیره
بره گریان سراری تاجواری	بخون غلطان سپاهی تا امیره
بدین ماتم چسان باشم شکیبیا	کجا زخمی چنین مرهم پذیره
ترا آنان که تن درخون کشیدند	الهی خاکشان با خود نگیره
برادر در بقیع آمده در خاک	پدر در خاکدان کوفه گیره
جهان دشمن، زمین سخت آسمان دور	غرب کربلا مارت بمیره ( ۱ )

### از رباعیات:

بهما من وبخت و شادی و غم با هم کردیم سفر بملک هستی ز عدم

( ۱ ) این قطعه بزبان اهل جندق بدون رعایت قافیه گفته شده  
و همانا خالی از حالی نیست .

چون نوسفران زگر در ره بخت بخت شادی سر خود گرفت من مانندم و غم (۱)



زاهد بکتابی و کتاب من و تو سنک است و صراحی انتساب من و تو  
تو مرده کوثری و من زنده می مشکل که بیک جور و آب من و تو



عمری بفراق و صبر بردیم بسر بر وعده خود وفا کند یار مگر  
عمر دگرم نیست هزاران افسوس تا صرف کنم بوعده بار دگر



بگداشت بملک شاه حاجی «۴» درمی شد صرف قنات و توپ هر بیش و کمی  
نی مزرع دوست را ازان آب نمی نی خایه خمم را ازان توپ غمی



نه چهره گلی نه سنبلان مرغولی نه لب لعلی نه نرکسان مکحولی  
هیچش نه وهستش آنچه خوبان دارند من زشت ندیده ام بدین مقبولی

(۱) میرزا اسمعیل هنریسر بزرگ یغما. نیز رباعی باین سیاق سروده:

غیر و من و دل دیده وان عهد گسل رفتیم کشیده محمل اندر محمل  
یار از پی غیر رفت و دیده پی یار دل در پی دیده و من اندر پی دل

(۲) مقصود حاج میرزا آقاسی است ... قطعه نیز در ذم حاجی

میرزا آقاسی دارد که در این مقام ثبت افتاد .

حاجی آقا چو لفظ ایران را متشابه بجمع ایران دید  
مگرش درد حکه چاره کند . . . . . بر تمام ایران ریبد



نه زر که نهم بدیده انگشت رجب      نه زور که واکنم زهم مشت رجب  
ای کاش که بودمی جمادی الثانی      تا بود مرا مقام بر پشت رجب



هر فیض که آب زندگانی بخشد      بر عکس شراب ارغوانی بخشد  
آن زندگی جوان به پیری آرد      وین پیران را ز نو جوانی بخشد



از هر فصلی فصل بهارم خوشتر      از هر مرغی مرغ هزارم خوشتر  
از هر صوتی صدای تارم خوشتر      از هر طلعت جمال یارم خوشتر

### از قطعات

دیدم شبی بواقعه روز قیامت امت      میزان عدل و داد بسنجیدن عمل  
ناگه مرا پهای ترازو کشان کشان      جرمم رسید تا بمقامیکه دل سوخت  
آمد خطاب کز تن این تیره دل کننید      مالک بقید سلسله سوی جهنم  
خصمانه دست و گردن من استوار بست      رفت آنکه افکنند بدرک بر معلقم  
ناگه ندا رسید که مالک از او بدار      جادرمهالک در کاش مکن که کرد  
گفتم بمالک از پس تهدید آنچه جان      من جز جحیم رانمزم چون نگه کنم

بعثت قیام داده عظام روم را  
از بیم کرده گاهی کوه عظیم را  
مالک کشید همچو بیابانیم را  
بر من ابوالبشر نه که دیورج مرا  
روشن نوایر درکات جحیم را  
برد آنچه جان که ماند سرعت نسیم را  
چون ظالم حریص خداوند نسیم را  
تا در کشم شراب عذاب الیم را  
دست ستم که تافت رجا دست بیم را  
ایزد تیول او درجات نصیم را  
آمد چسان نوید کرامت کریم را  
اطوار نا ستوده و نفس لثیم را

چون من جهنمی ز کجا و تیول خلد      حکمت درین محاکمه چپود حکیمرا  
 مالک پس از تأمل اندیشه سوز گفت      آی بر تو رشک خضر و مسیح و کلیم را  
 من نیز والهم که چه کردی که گرد دوست      صفح جریمهای جدید و قدیم را  
 از روزه و نماز و زکوة و جهاد و حج      ایزد تیول کس نکند آن حریم را  
 ظن من آن بود که در ایام عمر خویش      یکبار . . . . . آقا سلیم را



در خواب شهید کربلارا دیدم که ز دیده اشک ریز است  
 گفتم ز غمت آی آنکه تاحشر هر چشم ز چشمه گریه خیز است  
 ما بر تو همی چکیم کو کب چشم تو چرا ستاره ریز است  
 باز این زیاد در جدال است یا شمر شربر در ستیز است  
 گفتا نه نقالم از اعادی بر من ز احباب رستخیز است  
 خاصه خرکی که در نکابا هر شام و سحر بعرو تیز است  
 رسوائی آل مصطفی را منبر منبر بجست و خیز است  
 جوشد چو خم شراب انگور هر جا که سراغ یک مویز است  
 گه گوید عابدین غلام است گه گوید فاطمه کنیز است  
 گفتم بدایت این ستمها بر تو ز کدام بی تمیز است

مولودوی از چه مرز و بوم است شغش چه و نام او چه چیز است  
 آهی ز جگر کشید و گفت آخ ملاحس نخود بریز است



حاجی وسید و ملاسه گروه عجیبند      که بهر ملک یکی زین سه بود غوغاؤ  
 مرز ایرانرا ایزد بکرم پاس کناد      که توهم حاجی و هم سید و هم ملائی



رفتیم بر قاضی بشکایت که ابا شیخ      آن تازه جوان کش خلف خویش شماری  
دیدم که به میخانه رندان شده گل کار      تو مسجدی او میکده ای عارنداری  
فرمود که این تخم ز نار اعوض خشت      بایست بگیری دم کارش بگداری



### از سرداریه :

کند خاک ار بخون شنگرف گونم چرخ زنگاری  
زنم نی مرد اگر خواهم ازین . . . . . یاری  
هر آنکش ساده تر دانی چنان ، . . داند  
که واعظ راه شیادی و صوفی راه طراری  
ازین . . . مردم جز سگی ناید اگر آید  
ز گرگان پوستین دوزی و از بوزینه نجاری  
مرا بر خاک تن بر خاره سرو زخون خورش خوشتر  
که بردن در پی عزت ازین . . . خواری  
همی . . . . کالا همی . . . سوداگر  
فراخای جهان . . . بازاری است پنداری

### از قصایه :

از خری چون پدری وای چه خری وای چه خری  
بلکه صدره بتری وای چه خری وای چه خری  
نکته « الولد سراپیه » است گواه  
که ز پشت پدری وای چه خری وای چه خری

گوسفند و خرو کاو ار بمثل گردد نخل  
 اصله آن شجری وای چه خری وای چه خری  
 زان گرانمایه شجر ساقی اگر نشو کند  
 شاخ آنرا نهری وای چه خری وای چه خری  
 توشتر مرغی و گویندت اگر بار ببر  
 میزنی بال و پری وای چه خری وای چه خری  
 و بر بگویند پیر خویش چنان بنمائی  
 که تو گوئی شتری وای چه خری وای چه خری  
 خر نظیر تو گمان کردم و ظنی است خطا  
 که تو چیز دیگری وای چه خری وای چه خری  
 چند پرسى که بشر یا ملکم از من پرس  
 خری و مغز خری وای چه خری وای چه خری  
 چند ازین وای چه خری وای چه خری چون نکند  
 در تو کودن اثری وای چه خری وای چه خری



در خاتمه نگارشهای خود فقط این نکته مهم را می افزایم . دیوان  
 مرحوم بغماکه در تهران بطبع رسیده دارای ۳۹۰ صفحه « هر صفحه  
 شامل ۴۲ بیت » و متضمن یازده کتاب است باین ترتیب :

۱ - **تشریحات** مشتمل است بر مکاتیب که بعضی از آنها فارسی

صرف است از ابتدای کتاب تا صفحه ۱۴۵

۲ - **غزلیات** مشتمل بر غزلیات قدیم و جدید از صفحه ۱۴۶

تا صفحه ۲۵۳

- ۳- سرداریه غزلی چند متضمن پند و اندرز است که به زبان طعن و ضرب گفته شده از صفحه ۲۰۴ تا ۲۱۷
- ۵۰۴- قصایه واحمدیا مشتمل به غزلیات هجو و مطایبه از صفحه ۲۱۸ تا ۲۴۸
- ۶- خلاصه الاقتضاح - ( بحر هزج مسدس مقصور ) حکایتی است شیرین و دلچسب که در کاشان برای یغما رخ نمود . از صفحه ۲۴۹ تا صفحه ۲۶۵
- ۷- صكوك الدليل - ( بحر متقارب مثنی مقصور ) مشتمل بر حکایتی است که یغما در شش روز (۱۱) بطور مطایبه و شوخی ساخته از صفحه ۲۶۶ تا ۲۸۱
- ۸- مرانی - از ۲۸۲ تا ۳۰۱
- ۹- ترجیعات - مشتمل است بر هجویات از ۳۲ تا ۳۳۱
- ۱۰- مقطعات - از ۳۳۲ تا ۴۵۵
- ۱۱- رباعیات - متضمن ( انايه نامه ) از صفحه ۳۵۶ تا صفحه ۳۵۹

بدیهی است جز آثار مطبوعه یغما اشعار دیگری نیز داشته که فعلا جز مختصری از آنها در دست نیست و اگر مرحوم حاجی اسمعیل در طبع دیوان موجود سعی نمی فرمود هم اکنون نامی از یغما نبود

رحمة الله علیهما

خاتمه

### (۱) چنانچه گوید

شش روز این دفتر آراستم  
نه يك حرف از آن جرح و تمذیل شد

ز روح بزرگان مدد خواستم  
نه يك نکته خام تبدیل شد

برای تکمیل این مجموعه و برای اینکه آثار نظمی حبیب یغمائی نیز دیده شود قسمت مختصری اشعار ایشان از مجلات و جراید مختلفه : ( نوبهار - ایرانشهر - ارمغان - طوفان - ستاره ایران و غیره ) اقتباس و نقل گردید . محمد رمضانی صاحب کتابخانه شرق قسمت عشقی :

تبه کردم جوانی تا کنم خوش زندگانی را  
چه سود از زندگانی چون تبه کردم جوانی را  
بود خوش بختی اندر سعی و دانش در جهان اما  
در ایران پیروی باید قضای آسمانی را  
بقطع رشته جان عهد بستم بارها با خود  
بمن آموخت گیتی سست عهدی سخت جانی را  
بجوید عمر جاویدان هر آنکو همچو من بیند  
به یک شام فراق اندوه عمر جاودانی را  
کی آگه میشود از روز گار تلخ ناکامان  
کسی کاو گسترده هر شب بساط کامرانی را  
بدامان خون دل از دیده افشاندن کجا داند  
بساغر آنکه می ریزد شراب ارغوانی را

مذاقت تلختر از صبر بودی ، چون مذاق من  
تو هم ای ناصح ارמידیدی آن شیرین زبانی را  
وفا و مهر کی دارد ( حبیب ) آنکه میخواند

باسم ابله سی رسم وفا و مهر بانی را

روزگار هیچ کس نبود بتر از روزگاری  
کان بیاری بگذرد درد وری و هجران پاری

در کنارم یار چون نبود همان بهتر که باشد  
تارونی اندر کناری، نقل و می اندر کناری  
کار کار عشق و مشکل، بار بار هجرو سنگین

کار و بارم داند آنکو دارد اینسان کار و باری  
نوبهاران بس خزانند ، بس خزانند نوبهاران  
من بامیدی که می آید خزانمرا بهاری

همدم در روز محنت، محرم در شام هجران  
گریه های سوزناکی ، ناله های زار زاری  
اینکه در تحدید وقت و کار میکوشی چه سازی

با کسی کورا نباشد روز و شب جز گریه کاری  
مړک می باید ( حبیب ) آنرا که مانند تو باشد  
تیره روزی ، عاشقی ، پژمرده ای ، شب زنده داری

شب مهتاب و طرف باغ و تازی باده ای جامی  
خوشا حال کسی کاو راست حالی با دلارامی

تفرج در چمن خوش باشد ، اما با پرنیچهری  
 تماشای گلستان باید ، اما با گل اندام  
 نبودم شادمان هرگز بگیتی ، تا بدلداری  
 بدل گویم که ما هم نیز خوش بودیم آیامی  
 شب و روز جوانی شد تبه در هجر و میترسم  
 که این هجران نیابد گاه پیری نیز انجامی  
 محبت را خطا دانم بمحبوبی که ننوازد  
 (حبیب) خویش را گاهی بمکتوبی به پیغامی  
 تیره تر از شب شود روز ارکشم از سینه آهی  
 عشق روی روشنت را چیست روشنتر گواهی  
 عاقبت بر نقطهٔ عشق و محبت منتهی شد  
 در محیط مفر فکرم هر خطئی پیمود و راهی  
 شاد از آنم که بعد از سال ها آواره گئی ها  
 آزمو دستم ندارد هیچ شهری چون تو ماهی  
 جان ستانی جان به بخشی ، چوندهی چون مینمائی  
 وعده وصل از نگاهی ، قطع امید از نگاهی  
 سختی روز قیامت در نظر هرگز نیارد  
 آنکه چونمن بگرداند در فراق شامگاهی  
 ای صنم میسوزی از هجران (حبیب) بینوار  
 چیست آخربنده را جزیت پرستیدن گناهی  
 آرزوی مادر این دنیا وصالی بیش نیست  
 ای دلریغ ! آنهم بجز فکر محالیه بیش نیست

زمره ای مرد عمل هستند و قومی اهل حرف  
بیخیالی بین که ما را جز خیالی بیش نیست  
علم عشق ارخواهی ای دل پامنه در مدرسه  
کاندر آنجا آرم و دم قیل و قالی بیش نیست  
بر امید آب کوثر ترك می کردن خطاست  
کاین بتحقیق است و آن جز احتمالی بیش نیست  
.. .. .  
.. .. .

### قسمت وطنی واجتماعی :

بكاخ عهد بتان ركن استواری نیست  
اساس و پایه و بینان پایداری نیست  
ز هر طرف که بدوت نظر کنی بینی  
غم است بر سر غم لیک غمگساری نیست  
درست کار ز یکتن درستکار شود  
ولی در بیغ که مرد درستکاری نیست  
چگونه ملك منظم که در کف ما  
ز خیره رائی اغیار اختیار نیست  
دو خصم روی بهم کرده از جنوب و شمال  
در این میانه بما بهره جز فشاری نیست  
بنای ملك خراب ار شود شگفت مدار  
زعام و سعی چو ارکان استواری نیست  
خوشا کسی که بتاریخ روز کار از او

بغیر نام پسندیده یاد کاری نیست  
 در انتظار بسر رفت نصف عمر حبیب  
 ز نیم دیگر آن نیز انتظاری نیست



از راه عمر مرحله ها بس بریده ایم  
 لیکن بقصد و مطلب خود نارسیده ایم  
 بیدار مصری آمد و از بندگی دمید  
 ما خود بخواب ناز هنوز آرمیده ایم  
 میراث خویش ملک کیان را فرو جستیم  
 و اندر عوض ملامت و ذلت خریده ایم  
 دشمن حلال وار خورد خون ما ملک  
 شیری بما حرام که از وی مکیدیم  
 يك دل شوند گاه جدل مختلف ما-ل  
 از چیست ما چنین دمی از خود رمیده ایم  
 پیوند دو ستانه به اغیار بسته ایم  
 وز دوستان علاقه الفت بریده ایم  
 ما را یکی است مقصد اصلی چرا ز کبر  
 هر يك برای خویش مسیری گزیده ایم  
 از دیگران چه جای توقع ز مردمی است  
 گز خود بنام خود خط باطل کشیده ایم  
 جان باختن برای وطن میسزد ( حبیب )  
 چون جان برای روز چنین پروریده ایم



ز انقلابی سخت‌جاری سیل خون بایست کرد  
 وین بنای سمّت پی راسرنگون بایست کرد  
 از برای بسط آزادی زبانی باید گشود  
 ارتجاعیون عالم را زبون بایست کرد  
 تا که در نوع بشر گردد تساوی بر قرار  
 سعی دو الغاء القاب و شئون بایست کرد (۱)  
 ثروت آنکس که می باشد فزون باید گرفت  
 و آنکه کم از دیگران دارد فزون بایست کرد  
 منزل جمعی پریشان مسکن قومی ضعیف  
 قصر های عالی اشراف دون بایست کرد  
 هر که پارازیت و تنبل میشود بایست کشت  
 آری ، از تن خون فاسد را برون بایست کرد  
 صلح گل چون مستقر شد خارج از جمع لغات  
 اصطلاح توپ و خمیر و قشون بایست کرد

( ۱ ) این عقیده را در دوره پنجم مجلس شورای ملی ایران در اردیبهشت

## پاك تا سطح زمین گردد زنا پاكان ( حبیب )

ز انقلابی سخت جاری سیل خون بایست کرد



زین سپس باید که در راه عمل زد گامها  
 وندران ره کرد اندر هر قدم اقدام ها  
 شام جمعی همچو صبح و صبح قومی همچو شام  
 وای اگر ماند بجا این صبح ها این شامها  
 کاهراتی نیست مخصوص گروهی خودپرست  
 کام خود ز آنان گرفتن باید ای ناکام ها  
 آن که خون رنجبر راهمچومی در شیشه کرد  
 کرد خویش را بیاید همچو می در جام ها  
 اختیار حبس و اعدام کسان در کف نگر  
 نا کسانی را که بایستد حبس ها اعدام ها  
 مالک و دهقان ، یمنی و بینوا ، شاه و گدای  
 همچو باید گردد از روی زمین این نام ها  
 يك طرف تسبیح بنكر يك طرف تحت الحنك  
 شیخ را با شد برای صید احمق دام ها  
 تا یکی تقلید سبک دیگران بایستد ریخت  
 طرحی از نو همچو طرح خواجه هاخیامها  
 اعتیالی قامت موزون جانان دیدنی است  
 انقلاب و فتنه آن چشمه‌ها در دیدنی است  
 تا شود تشریح شام تبار ایران مو بمو  
 آن سه گیسوی برتاب بریشان چینی است  
 تا مگر آید ز غیرت خون ایرانی بجوش

عز و جاه مصر و استقلال افغان دیدنی است  
 آلت اغراض دشمن از گر و هی بد منش  
 ( باد خاکم بر دهان ) اسلام و قرآن دیدنی است  
 قرن علم و معرفت در مرکز ملکی مهم  
 کشمکش های یهودی با مسلمان دیدنی است  
 تا شود قسمت به نسبت سیم و زر اشراف را  
 دمبدم کابینه را تشکیل و بحران دیدنی است  
 ای صبا گر در اروپا بگردی بر گو بشاه  
 از نماشا بازگرداوضاع ایران دیدنی است  
 تا بدانی پستی و بالائی گیتی ( حبیب )  
 سختی و خوشبختی دانا و نادان دیدنی است

در مرتبه باید مرد چون چرخ برین باشد  
 و دست نداد اینقدر در زیر زمین باشد  
 در مذهب من بدنام بهتر بود از گمنام  
 جبریل امین از نیست شیطان لعین باشد  
 زین زندگی يك شکل افسرد دلم ايكاش  
 یا بهتر از این گردد یا بدتر از این باشد  
 در بحر بقا باید چون خس تک و پوئی داشت  
 در قعر فتد انکو سنگین و وزین باشد  
 شاید که ضعیفان را احوال شود بهتر  
 در گیتی اگر مجری دستور نین باشد  
 وضع غنی و درویش بهتر که شود تبدیل  
 یکچند چنان میبود یکچند چنین باشد  
 اشعار حبیب از نیست مطلوب بود معذور  
 « کی شعر ترا انگیزد خاطر که حزین باشد »



# کتاب جدید الطبع کتابخانه شرق

قران	۶	دو جلد	رمان ۸۱۳
»	۳	جلد	مجادله آرسن لوین
»	۴	جلد	احوال ابن یمن
»	۲	جلد	انقلاب روسیه
»	۲	جلد	مجموعه اقتصاد
»	۱ $\frac{1}{2}$	جلد	رساله بر رد طبیعیون
»	۱	جلد	رساله حجاب
»	۵	جلد	ایلیاد همر
»	۵	جلد	رمان کاریبالی «جلد اول»
»	۱۴	جلد	سلامان و اسبال «جامی»
»	۶	هر چند	رکامبول ۷-۸-۹-۱۰-

کتاب بت پرستی و مسیحیت کنونی

ترجمه آقای شریعتمدار دامغانی

بهترین کتابی است برای اثبات فساد دینانته امروزه مسیحیان که جدیداً کتابخانه شرق موفق بطبع آن شده بقرار جدی ۷ قران بفروش می رسد

## اطلاع

قبلا اشاره شد که در این رساله فقط برای نمونه مختصری از اشعار حبیب یغمائی یاد داشت میشود اینک وعده میدهیم که در آئینه مجموعه اشعار این شاعر جوان را به طبع رسانیده باهل ادب تقدیم نمائیم





